

نامهای پادشاهان و دلیران ایران

بقلم آقای ملك الشعر ا بهار

بقیه از شماره ۵

۲۶- اشکش
این پادشاه با پهلوان در شاهنامه چنین ضبط شده است ،
بزم شاهنامه کیخسرو سرداران ایرانی را بچند دسته منقسم
ساخته، رستم را بحدود سند و هند گسیل کرده دستور العمل میدهد که پس از مستخلص
شدن آن نواحی ، فرامرز را ده کلاه و نگین و خود بکشمیر و کابل فراوان میای
و بلشکر بزرگ ملحق شو - لهراسب را بسوی اران و گرجستان (شاهنامه : الا نان
و غرجه) فرستاد و فرمود بالشکر خود از آنسو بترکان بتاز - اشکش را با سی هزار
سوار بخوارزم فرمود شدن که در برابر سپاه شیده یسر افراسیاب قرار گیرد و سپاه
چهارم را بگودرز داد و وی در آن حرب سپاهید بود و او را از راه میانه بتر کستان
فرستاد ... تا آخر . ۱

صاحب مجمل التواریخ (جلد اول . . .) ویرا (آغش و هادان) دانسته و
محققان هم این املا را پسندیده اند و آنرا با الف مدوده و ضم نین معجمه دانسته اند.
صاحب مجمل در کتاب خود داستانی را بیاد میدهد که گویا داستان خاصی بوده و منسوب
باین آغش و هادان بوده است.

عنصر المعالی یسر قا بوس مؤلف قابوسنامه در مقدمه کتاب خود خطاب بفرزند
میگوید: « ترا ای پسر تخمه و اصل بزرگست و از هر دو اصل کریم الطرفین بودی . جلت
ملك شمس المعالی قابوس بن وشمگیر که نبیره آغش و هادان ۲ و آغش فرهادان
ملك گیلان بود بروزگار کیخسرو و ابوالمؤید بلخی ذکر او را در شاهنامه آورده و
ملك گیلان باجداد تو ازو یادگار مانده ... »

نام این شخص را نویسنده جز درین چند جا ندیده ام و شنیده ام در مقدمه کهنه
شاهنامه که بمقدمه ابو منصورى شهرت یافته نیز این نام هست .. گمان میرود املاى
(آغش) بطریقیکه اختیار شده است ، مربوط بتصریح متن مجمل التواریخ باشد ، و
تصحیف آن با (اشکش) محل حیرتست ، چه ارغش - ازغش - ازغش - اشکش
ممکنست تصحیف یکدیگر واقع شوند ، لیکن از طرفی هم دیده میشود که ارغش یا
اشکش دارای ریشه معنی فارسی نیست و آغش و اشکش دارای ریشه آگوش و آغوش
هست ، و شاید محققان درین باب زیادتر تحقیق کرده باشند که بنظر حقیر درحین نوشتن
این یادداشت نرسید و دسترس بدانها نبود - آنچه مسلمست داستانی ازین پهلوان یا
پادشاه موجود بوده که در شاهنامه ابوالمؤید بلخی بتفصیل ذکر شده و از شاهنامه

۱- شاهنامه چاپ کوچک آقا - ج ۲ ص ۵۹

۲ - نسخه چاپ نستعلیق طهران که بتصحیح هدایت رسیده: ارغش فرهادوند
نسخه چاپ سربی : ارغش فرهادان نسخه خطی متعلق بنویسنده : از غش و هادان ،
و در يك نسخه که در اوایل قرن هفتم تحریر شده این جمله را ندارد ، و املاى متن
بنابر اتفاق محققین انتخاب شد.

ابومنصوری که ماخذ فردوسی بوده است حذف شده است .

تنها در شاهنامهٔ اخیر بیش از چهار مورد (ظاهراً) از این شخص نام نبرده است (چاپ آقاج اص ۱۴۲ - ۱۶۷ - ج ۲ ص ۵۹ - ۱۲۲) و اینکه فردوسی نام پدر او را که در همهٔ تاریخ مترادف نام اوست (وهاوان) بناوره مربوط بوزن شعر میباشد ، واین معنی را صاحب مجمل التواریخ در مورد (برزفری-فریبرز) متذکر شده و گوید: « نام او برزفری بودست، فردوسی در آن تقدیم و تاخیر کرد تا در وزن شعر آید و چنین بسیار کرده است » ۱.

وازمین تصریح صاحب مجمل چنین مستفاد میشود که (برزفری) بسکون زاء معجمه وفتح فاء باشد - ورنه برزافری بسکون فاء بوزن متقارب می آید .

بعضی فضلا (شهر ایران) را هم ازین موارد شمرده اند و معروف نیز همین است و آنچه درمتون کتاب اسلامی دیده میشود (ایران شهر) است - لیکن فقیر درمتون پهلوی (شهر ایران) هم دیده است . منجمه در کتاب (یادگار زریران) که ماخذ شاهنامهٔ دقیقی است در صفحه ۱۱ (ن . بمبئی - منتهای پهلوی) : « از شما ایران (شجاعان) کیست آنکه رفته و کین زریر را باز آورد تا که آن همای دخت خود را بزنی بدو دهم که اندر همهٔ شهر ایران زن از او خوبچهر تر نیست ... »

این کسی است که فریدون دختران او را برای پسران خود گرفت . نویسنده در کتب تاریخ نام این مرد را ندیده ام .

۲۷- سروشاه‌یمن

فقط در یکی از رساله‌های سنت پهلوی موسوم به (ماه فروردین روز خرداد) صفحه ۱۰۳ فقره ۱۲ گوید : « ماه فروردین روز خرداد فریدون بخشش (تقسیم) گیهان کرد ، اروم برسرمد داد و تور کستان برتوز داد. ایران شهر بر ایرج داد و سه دختر بوخت خسرو (برات خسرو - بختان سرو ؟) تازیگان شه [را] بخواست و به زنی به پسران داد. سرم و توتوز اندر پدر نافرمانبر شدند و ایرج برادر خویش را بکشتند. »

تیرانداز معروف زمان منوچهر بود که در اوستا از وی نام

۲۸- آرش

رفته و نیز کتاب مینوخرذ ذکر وی از وی کرده و دیگر طبری و غالب مورخان اسلامی (جز ابوعلی که آنرا افسانه پنداشته) آورده اند و خلاصه آنستکه افراسیاب منوچهر را درماز ندران محصور ساخت . قرار بصلح رفت و گفته شد تیراندازی تیری بیندازد و هر جا تیر افتاد سرحد ایران و توران شود و آرش از دماوند بقلی از کوه رومان و بقول اوستا ، از کوه (ائیریوخسوت ؟) بمر و بقلی بعبقهٔ مزدوران (نزدیک سرخس) و بقلی کنار جیحون و بقول بیرونی فرغانه و بقول اوستا به کوه (خوانونت ۳) که هر دو کوه مجهولست تیری انداخت و همانجا سرحد ایران و توران شد و نیز گفته شده است که ازش آن تیر را بشکم افراسیاب زد و او را کشت .. فردوسی نیز این داستان را ذکر نکرده است ولی در تضاعیف کتاب از آرش نام برده چنانکه در داستان بهرام چوین از قول وی گوید :

۱ - نسخهٔ عکسی وزارت معارف ورق (۱۹ پ ۴ س)

Airyō-Xchutha - ۲

Xvanvant - ۴

من از تخمه نامدار آرشم جو جنگ آورم آتش سر کشم
و حذف این داستان که جزو اوستاست و هم در کتب سنت پهلوی از آن
ذکر شده است از شاهنامه جزء مسائل مشکله واز غریب است و عجب آنکه محاربات
افراسیاب را بامنوچهر بهیچوجه ذکر نکرده است !
در اوستا این مرد را (ارخش) بگسر اول وثانی وسکون خاوشین ضبط
کرده ودر کتاب پهلوی (ماه فروردین روز خرداد) ص ۱۰۴ فقره ۲۲ وی را
(ایرش شیاک تیر) آورده و گوید: « ماه فروردین روز خرداد منوشچهر و ایرش
شیاک تیر [شیاک تیر؟] زمین ازفراسیاک تور باز گرفت »
دینوری در کتاب اخبارالطوال ویرا (ارشیشیاطیر) ضبط کرده و مجمل-
التواریخ ارش شیواتیر آورده است و پیداست که نام وی ارخش است که ایرش و
آرش شده و جزو بعد لقب او است ، و طبری (ایرش) ضبط کرده است .

پسر گشتاسپ شاه است که دقیقی و فردوسی هر دو از وی
نام برده اند ، در اوستا ویرا (پشوتنو) بکسر پای
فارسی ضبط کرده در ویشناسپ پشت فر کرد اول فقره ۴ که زرتشت کی گشتاسپ
دعا کرده گوید : « باشد که تواز بیماری و مرگ برهی چنانکه پشوتن شد ۱ » و در
متنهای پهلوی اورا (پیشوتنو) ضبط کرده اند . و در کتاب (ماه فروردین) ص ۱۰۵
فقره ۲۹ گوید : « ماه فروردین روز خرداد پیشوتنوی وشتاسپان از کنگدژ بایران
شهر آید و دین مزدیسنان رواج کند » ۲

نام این پادشاه خسرو قبادان است ، و عربان ویرا بمناسبت
نام او که خسرو است کسری گویند ، تلفظ کلمه خسرو
که در پهلوی هوسروی - خوسروی - هوسروب - هوسرووی و خوسروی مینویسند ،
در عهد قدیم شاید مانند امروز نبوده و بهمین سبب معرب آن (کسری) بایای مقصور
بالف مماله که بین الف و یاء تجتانی صدا میداده ، بوده است .

این پادشاه بعد از آنکه فتنه های داخلی و اختلافات دینی را از بین برد ، اصلاحاتی
عمده در اخذ مالیات عادلانه و ممیزی املاک نموده و سپس به تنظیم سپاه اهتمام کرده و
دیوان عرضی بنهاد و مفتشان برای تحقیق حال مردم و دهقانان ویرشش کار عمال مامور
ساخت و بار دیگر طبقات سه گانه یا چهار گانه را بنظم و نسق باز آورد که شرح آنها
را طبری و فردوسی بتفصیل ذکر کرده اند . وبعلاوه در محاربات با رومیان و هیاطله
در شرق و غرب ایران و قلع و قمع ایلات شرور و راهزن داخلی مانند کوچ و بلوچ و
الانیان و گیلانیان (دیلم ها) فاتح و پیروزمند گردید ، و سایر خدماتی که کرد و
صفات عالیه ای که داشت مردم ایران و علما و بزرگان ویرا به لقب (انوشک روان)
ملقب ساختند .

۱ - نقل بمعنی از ادبیات مزدیسنا ص ۲۲۱ تألیف آقای یور داود .

۲ - از آغاز این قسمت تا اینجا از مسوده اصلی که با اداره مجله داده شده بود
حذف شده و چون بعد این قسمت تهیه نشده مطابق سیاق تاریخی واقع نشده و عقب افتاد .

این لقب مر کبست از کلمه (انوشک) بفتح الف و شین ، بمعنی جاویدان ، چه الف حرف نفی و نوش بمعنی مرگ است - و روان که بزعم زرتشتیان یکی از ارواح مردم است ، بالجمله یعنی (جاویدان روان) و این لقب در کتب سنت بهلمری و رساله های قدیم بسایر بزرگان هم داده می شده از آنجمله آذربادمارسغند که محیی آثار زرتشت بوده است نیز باین لقب خوانده شده ، باری نام او خسرو و انوشک روان است ، و کاف انوشک بعد ها افتاده انوشه باقی مانده و در اشعار شاهنامه عبارت (انوشه بدی) مکرر آمده و انوشه روان رفته رفته انوشروان بفتح شین و حذف هاء ضبط و تلفظ شده - است و اگر هم در نسخ قدیمه انوشیروان با یاء بعد از شین دیده شود محقق است که یاء مزبور جز حرکتی که نماینده هاء سابق باشد خوانده نمی شده است ، و تاجایی که نویسنده در نظر دارم تمام نسخه های نثر خطی قدیم این نام را بدون یاء (انوشروان) ضبط کرده اند و تلفظ آنها ظاهراً با واو مجهول مثل واو (نو) و فتح شین و سکون راء مهمله بوده است. و انوشیروان بایاء معروف که امروز معروفست از اغلاط مسلمه بشمار میرود و انوشروان بحذف الف با آنکه غلط است ولی بحکم تقلید از حذف شدن الفهای اشکم و اشتر و ابرویز در لفظ فارسی دری جایز میباشد ، و در اشعار فردوسی و سایر شعرائی که (انوشیروان - نوشیروان) نوشته و خوانده میشود نیز باید دانست که قدما در تلفظ آن رعایت مجهول بودن یاء را چنانکه اشاره کردیم میکرده اند و آنرا مانند (انوشه روان) میخوانده اند - و بالاخره نوشین روان و امثال ذلك از تغییرات غلط و از اشتباهات متاخران است .

بهار من

اثر طبع آقای محمود فرخ

از اساتید شعرای معاصر خراسان

صد بار به از سال یار من
بسا موکب مسعود یار من
همراه گل آمد بهار من
این عید زجم یادگار من
بنمود بمن رخ نگار من
خرم شد و خوش روزگار من
و آمد بسر آن انتظار من
آورد بسر روز تار من
بخشود بدان اضطراب من
او دور مباد از کنار من

امسال خوش آمد بهار من
زانروی که گشته است همعنان
آید گل اگر همراه بهار
با فر رخ دوست رخ نمود
با فرخی بامداد عید
شادم که علی رغم روزگار
آمد زره آن یار منتظر
زان پیش که روز آیدم بسر
دانست ز هجرانش مضطربم
یارب بدی از جانش دورباد